

زندگی نامه

استیو جابز والتر آیساکسون

مترجمان: علیرضا کیوانی نژاد، ندا لهردی، سادی آذری، نرجس خاتون براهویی، راحله فاضلی
ویراستار: علیرضا کیوانی نژاد



انتشارات
دنیای اقتصاد

سرشناسه: ایساکسون، والتر / Isaacson, Walter / عنوان و نام پدیدآور: خاطرات استیو جابز / نویسنده والتر ایساکسون، مترجم ندا لهردی، با همکاری گروه مترجمان، ویراستاران شهرام شریف، علیرضا کیوانی نژاد / مشخصات نشر: تهران: انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۱ / مشخصات ظاهری: ۶۱۵ ص: مصور / فروست: خاطرات: ۱ / شابک: ۹۶۴-۶۰۰-۹۲۹۰۵-۳ / وضعیت فهرست نویسی: فیبا / یادداشت: عنوان اصلی: Steve Jobs, c2011 / یادداشت: اثر حاضر در سال ۱۳۹۰ توسط مترجمان و ناشران مختلف ترجمه و منتشر شده است. / یادداشت: کتابنامه. / یادداشت: نمایه / موضوع: جایز. استیون، ۱۹۵۵ - ۲۰۱۱ / موضوع: شرکت کامپیوتری ابل - تاریخ / موضوع: مهندسان کامپیوتر - ایالات متحده - سرگذشت نامه / موضوع: سرداران ایالات متحده - سرگذشت نامه / شناسه افزوده: لهردی، ندا، ۱۳۶۲ - مترجم / شناسه افزوده: شریف، شهرام، ۱۳۵۳ - ویراستار / شناسه افزوده: کیوانی نژاد، علیرضا، ۱۳۵۶ - ویراستار / رده بندی کنگره: QA ۲/۷۶ ۱۳۹۱ ۲ آ ج / رده بندی دیویی ۳۹۰۹۲/۶۲۱ / شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۶۱۳۵۸

www.ketaboo.ir

استیو جابز (خاطرات) / ناشر: انتشارات دنیای اقتصاد / مؤلف: والتر ایساکسون / مترجمان: علیرضا کیوانی نژاد، ندا لهردی، شادی آذری، نرجس خاتون پراهویی، راحله فاضلی / طراح جلد و اونیفورم: حسن کریمزاده / صفحه آراء: مریم فتاحی / ناظر فنی: انوشه صادقی آزاد / نویسنده: جابز، شماره کتاب: ۱۳۹۰، ۱۱۰ نسخه / شابک: ۹۶۴-۹۲۹۰۵-۳-۶ / لینوگرافی: چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه / تمام حقوق این اثر محفوظ است. به نشر دنیای اقتصاد است / نشانی انتشارات و فروشگاه: تهران، خیابان شهید مطهری، بین میرزای شیرازی و سنایی، شماره ۳۷۰ / تلفن: ۸۷۷۶۲۷۴۰ / دورنگار: ۸۷۷۶۲۷۴۴ / پست الکترونیک: book@den.ir / پایگاه اینترنتی: bookden.ir

www.ketab.ir

پیش‌گفتار	۱۳
تفکر	۱۴
کتاب	۱۶
مقدمه	
این کتاب چطور به‌وجود آمد	۱۹
فصل اول	
کودکی / رها و انتخاب شده / فرزندخواندگی	۲۵
سیلیکون ولی	۲۹
مدرسه	۳۶
فصل دوم	
زوج عجیب و غریب / دو استیو / ووز	۴۵
جعبه آبی	۵۲
فصل سوم	
ترک تحصیل / واضح، هارمونیک / کریسان برنان	۵۷
کالج رید	۵۹
رابرت فریدلند	۶۲
صرف‌نظر کردن	۶۳
فصل چهارم	
Apple / روشن کردن، راه‌اندازی، عرضه / ماشین‌های مهربان	۶۵
باشگاه سیستم‌های ریز کامپیوتر اولیه	۶۸
اپل متولد شد	۷۲
تیم گاراز	۷۷

فصل پنجم	
Apple II / سرآغاز عصر جدید / بسته یکپارچه	۸۱
مایک مارکولا	۸۵
رجیس مک کنا	۹۰
رونمایی اولیه	۹۱
مایک اسکات	۹۲
فصل ششم	
زیراکس و لیزا / واسط کاربری گرافیکی / یک بچه جدید	۹۷
مرکز تحقیقات زیراکس (PARC)	۱۰۰
هنرمندان بزرگ سرقت می‌کنند	۱۰۴
فصل هفتم	
عرضه سهام / ردیوت و شهرت / گزینه‌ها	۱۰۹
بسته تو مرد روتتمندی هستی	۱۱۱
فصل هشتم	
مک متولد می‌شود / شما می‌توانید خواهان تحولی بزرگ هستید / نوزاد جف راسکین	۱۱۵
برج‌های تگزاس	۱۲۱
فصل نهم	
حوزه تحریر حقیقت / بارش ناخوشایند خود	۱۲۵
فصل دهم	
طراحی / هنرمندان حقیقی ساده‌سازی می‌کنند / بیاشناختی بوهوس	۱۳۳
مانند پورش	۱۳۶
فصل یازدهم	
ساختن مک / سفر، خود پاداش است / رقابت	۱۴۵
کنترل مبدا - به - مقصد	۱۴۷
دستگاه‌های سال	۱۵۰
بیایید دزد دریایی باشیم!	۱۵۳
فصل دوازدهم	
اسکالی وارد می‌شود / نبرد پیسی / دوران نامزدی	۱۶۱
ماه غسل	۱۶۸
فصل سیزدهم	
آغاز به کار / شهرتی در جهان / محصول هنرمندان واقعی برای فروش، بار کشتی می‌شود	۱۷۳
آگهی «۱۹۸۴»	۱۷۶
تبلیغات انفجار به پا می‌کند	۱۷۹
۲۴ ژانویه ۱۹۸۴	۱۸۱

فصل چهاردهم

گیتس و جابز / وقتی مدارهاشان همدیگر را قطع می‌کنند / شراکت در مکینتاش	۱۸۷
نبرد واسط گرافیکی کاربر (GUI)	۱۹۳

فصل پانزدهم

ایکاروس / چه اتفاقی افتاده ... / سرور و شادمانی	۱۹۷
سقوط	۲۰۳
سی سالگی	۲۰۷
هاجرت	۲۰۹
انیم کار بهار ۱۹۸۵	۲۱۴
طراحی یک کودتا	۲۱۹
نفت روز در ماه می	۲۲۱
مانند یک کدلی	۲۲۸

فصل شانزدهم

NeXT / پروژه آزاد / مردان دریایی کشتی را رها می‌کنند	۲۳۳
روی پای خودت بایست	۲۴۱
کامپیوتر	۲۴۷
پروت برای نجات می‌آید	۲۵۰
گیتس و NeXT	۲۵۲
آی.بی.ام	۲۵۵
عرضه به بازار: اکتبر ۱۹۸۸	۲۵۶

فصل هفدهم

پیکسار / فن آوری به ملاقات هنر می‌رود / بخش کامپیوتر لوکاس فیلم	۲۶۳
انیمیشن	۲۶۸
اسباب بازی حلبی	۲۷۰

فصل هجدهم

مرد خانواده / در قبیله جابز / لورن پاول	۲۷۵
جشن ازدواج، ۱۸ مارس ۱۹۹۱	۲۸۰
خانه خانواده	۲۸۲
لیزا وارد می‌شود	۲۸۷
بچه‌ها	۲۹۱

فصل نوزدهم

داستان اسباب بازی / باز و وودی برای نجات می‌آیند / جفری کتزبرگ	۲۹۳
کات	۲۹۶
به سوی بی‌نهایت	۲۹۹

فصل بیستم

بازگشت / همه چیز از هم می‌پاشد	۳۰۳
سقوط ایل	۳۰۵

ختم شدن برابر کوپرتینو	۳۰۸
فصل بیست و یکم	
بازسازی / بازنده فعلی، برنده آینده است / جادو پشت صحنه	۳۱۵
خروج، تعقیب شدن توسط خرس	۳۲۴
بوستون مک ورلد، آگوست ۱۹۹۷	۳۳۳
پیمان مایکروسافت	۳۳۴
فصل بیست و دوم	
موت زکری کنید / جابز، مدیر اجرایی ارشد / اینک دیوانگان	۳۳۹
کفن شبیه سازی	۳۴۸
بازنگری خط تولید	۳۵۰
فصل بیست و سوم	
اصول (راحی) / استودیو جابز و جانی ایو / جانی ایو	۳۵۵
داخل مودیه	۳۶۰
فصل بیست و چهارم	
آی مک / (دوباره) سلام به آینده بازگردیم	۳۶۵
رونمایی، ششم می ۱۹۹۸	۳۷۱
فصل بیست و پنجم	
مدیرعامل / پس از این همه سالها / تیم کوک	۳۷۵
لباس های یقه اسکی و کار گروهی	۳۷۹
از مدیرعامل موقت تا مدیرعامل	۳۸۳
فصل بیست و ششم	
فروشگاه های اپل / سنگفرش های سیه نا / تجربه مدیران	۳۸۷
نمونه آزمایشی	۳۹۰
چوب، سنگ، فولاد، شیشه	۳۹۴
فصل بیست و هفتم	
قطب دیجیتال / از آی تیونز تا آی پاد / اتصال نقاط	۳۹۹
فایر وایر	۴۰۱
آی تیونز	۴۰۴
آی پاد	۴۰۶
همین است!	۴۰۹
به سفیدی وال	۴۱۲
فصل بیست و هشتم	
فروشگاه آی تیونز / من فلوت زنی هستم که همه را دور خود جمع می کنم / موسیقی وارنر	۴۱۷
دور هم جمع کردن گربه ها	۴۲۲
مایکروسافت	۴۲۸

آقای دایره زنگی	۴۳۲
-----------------	-----

فصل بیست و نهم

مرد موسیقی / آوای زندگی اش / آی پاد او	۴۳۷
--	-----

باب دیلن	۴۴۲
----------	-----

بیتل‌ها	۴۴۵
---------	-----

بونو	۴۴۸
------	-----

یویوما	۴۵۳
--------	-----

فصل سی‌ام

درستان بیکسار / ... و دشمنانش / زندگی یک حشره	۴۵۵
---	-----

لیم خود استیو	۴۶۰
---------------	-----

جدایی	۴۶۲
-------	-----

فصل سی و یکم

مکینتاش‌های قرن بیست و یکم / جدا کردن ابل از آی بوک ۱۹۹۹ / صدف، تکه‌های یخ و گل آفتابگردان	۴۷۵
--	-----

درون اینتل	۴۷۷
------------	-----

اختیارات	۴۷۹
----------	-----

فصل سی و دوم

دور اول / مینتو موری / سرطان	۴۸۳
------------------------------	-----

جشن فارغ‌التحصیلی استنفورد	۴۸۷
----------------------------	-----

شیر ۵۰ ساله	۴۸۹
-------------	-----

فصل سی و سوم

آیفون / سه محصول انقلابی در دل یک محصول / آی پاد - که تماس تلفنی برقرار می‌کند	۴۹۷
--	-----

لمسی چندگانه	۴۹۹
--------------	-----

شیشه گوریل	۵۰۳
------------	-----

طرح	۵۰۵
-----	-----

پرده‌برداری	۵۰۶
-------------	-----

فصل سی و چهارم

دور دوم / عود کردن دوباره سرطان / مبارزات ۲۰۰۸	۵۰۹
--	-----

ممفیس	۵۱۶
-------	-----

بازگشت	۵۲۲
--------	-----

فصل سی و پنجم

آی‌پد / دوران پس از پی‌سی / می‌گویید که انقلاب می‌خواهید	۵۲۵
--	-----

پرده‌برداری، ژانویه ۲۰۱۰	۵۲۸
--------------------------	-----

تبلیغات	۵۳۳
---------	-----

اپلیکیشن‌ها	۵۳۶
-------------	-----

نشر و روزنامه‌نگاری	۵۳۹
---------------------	-----

فصل سی و هشتم	
میدان‌های تازه / و پژواک میدان‌های جنگ قدیمی / گوگل، باز در مقابل بسته	۵۴۷
فلش، فروشگاه اپلیکیشن و کنترل	۵۵۱
آنتن: طراحی در برابر مهندسی	۵۵۶
خورشید طلوع می‌کند	۵۶۱
فصل سی و هفتم	
ابدیت / ابر، سفینه فضایی و فراتر از آن / آی‌پد ۲	۵۶۳
ابر الکترونیکی (آی کلاود)	۵۶۸
محرک‌های جدید	۵۷۳
فصل سی و هشتم	
دور سوم / سیده دم تلاش / پیوندهای خانوادگی	۵۷۷
آقای اوباما، ایالت‌جمهور	۵۸۳
مرخصی برای سومین بار، ۲۰۱۱	۵۸۷
ملاقات کنندگان	۵۹۱
«آن روز» (رشد)	۵۹۵
فصل سی و نهم	
میراث / درخشان‌ترین سه نواوی / فایروایر	۶۰۱
... و یک چیز دیگر	۶۰۸
بخش پایانی	۶۱۲
سیاسگزاری	۶۱۳

آن چه نامی را از نامی دیگر متمایز می کند چیست؟ چه چیزی فرد را در خاطرات تاریخ ماندگار می کند؟ آن کس که احترام برمی انگیزد چه کرده است و آن ذهنی که مطابق آمال مردمان روزگار حرکت می کند، کجا پرورش یافته است؟ زندگی، کار و نوآوری های استیو جابز پاسخی به این پرسش ها است. او نمونه آدمی است که میراثی متفاوت با هم عصرانش برجای گذاشته است. او زندگی را در دشواری آغاز کرد، رنج را چون مرهبنی تا پایان زندگی پذیرا شد و حیاتش ترکیبی از سخت کوشی، تیزبینی و هوشمندی در انتخاب بود.

زندگی خلاقانه استیو جابز بیان روشن و عملی این قاعده تجربی بود که هیچ رخداد بزرگی تصادفی شکل نمی گیرد و رشد و پیشرفت بشر را پایانی نیست. اهمیت آن چه جابز انجام داد تنها در ارایه محصولات انقلابی و کشاندن بازار به سمت وسوهای مورد نظرش نبود بلکه در تاکیدش بر کامل و بازاندیشی دوباره راه هایی بود که دیگران پیش از او رفته بودند و بسا کامیاب هم بوده اند. اگر چه استیو جابز و شرکت اپل تجانس و همزیستی غیرقابل انکار دارند، اما ویژگی های شرکتی که جابز بنیانگذارش بود از ویژگی های شخصی وی فراتر رفت. همزیستی جابز و اپل بیشتر مفهومی بود تا صوری. مردی که صورت ظاهر زندگی اش - از بدسلیقگی در لباس پوشیدن تا برخورد با آدم ها و روابط اجتماعی - با محتوای حرفه ای اش که مبتنی بر خلاقیت و ارایه ایده های ناب در تجارت بود، محصولاتی تولید کرد که زیبایی شکلی و قابلیت کاربردی کم نظیری دارند.

آفریننده اپل و چند محصول انقلابی دیگر منفعل و اسیر رخدادها نبود بلکه کارش مطالعه وضع کنونی بازارها و پیش بینی دقیق آینده بود و شگفتا که هر گاه فرصتی پیش می آمد جای فرصت طلبی های رایج در بازار و چسبیدن به منافع آنی،

بر ساخت‌بندی سیستمی و ابداع و موفقیت درازمدت تاکید داشت. در ۱۹۹۰ تنها یکی دو سال پس از آن‌که برای نخستین بار وادار به کناره‌گیری از مدیرعاملی اِپِل شد، شرکت نکست و پیکسار را تاسیس کرد. پیکسار خیلی زود به یکی از نوآورترین کمپانی‌های ساخت انیمیشن تبدیل شد و شرکت سونی پیکچرز با خرید آن به غول ساخت انیمیشن. نکست با خود استیو جابز به اِپِل پیوست و پایه‌گذار سیستم عامل مک اوس کامپیوترهای امروزی مک شد که در تسخیر بازار پیش می‌روند.

وقتی در ۲۰۰۷ جابز در برابر کارشناسان و خبرنگاران آیفون را بالای دست برد خطاب به حضار گفت این تلفن حداقل پنج‌سال از مرزهای فن‌آوری رایج بازار و رقبا جلوتر است. در همان زمان استیو بالمر مدیرعامل مایکروسافت در جلسه‌ای آیفون را به سحر گرفت و پیش‌بینی کرد که به‌زودی اِپِل با شکستی فجیع از بازار موبایل کنار خواهد رفت. پیش‌بینی بالمر اشتباه بود و امروز شاهد هستیم که تقریباً همه بازار و از جمله مایکروسافت مجبور به طی کردن مسیری شده‌اند که استیو جابز ده‌سال قبل در آن کام گذاشت. استیو بالمر هنگام ارایه آی‌پد نیز گفته بود ما خیلی زودتر از اِپِل تبلت‌های لمس‌ی را به بازار داده‌ایم و اِپِل کاری نکرده است و این از قضا ویژگی اِپِل دوران جابز است که در باز اختراع وسایلی تاکید می‌کرد که پیش‌تر اختراع شده اما ناکام مانده بودند.

اِپِل در مسیر رشد با بی‌اعتنایی و طعنه‌های زیادی روبه‌رو شد و این اتفاقا از ضعف‌های رقیبان وی بود که رشد اولیه این غول را پشت‌غرور موفقیت‌های موقتی و کوچک خود نمی‌دیدند. «مایکل دل» مدیرعامل شرکت دل درست زمانی که استیو جابز در دشواری‌های مالی فراوان سکان اِپِل را به دست گرفت گفته بود اگر جای مدیرعامل اِپِل بودم این شرکت را می‌فروختم و سهم سهامداران را می‌دادم. امروزه و تنها ده‌سال پس از این اظهارنظر قیمت سهام اِپِل حدود ۶۰۰ دلار و قیمت سهام دل حدود ۱۵ دلار است.

تفکر

جابز خود را به چارچوب‌های متعارف تولید و توسعه محصول مقید نکرد. هنر اصلی او ارایه روش‌هایی نو در بازاریابی و تبلیغات بود. هم از این رو بود که در نوع ارایه محصول نیز انقلابی ایجاد کرد. شیوه ویژه او در مراسم معرفی محصولاتش

خیلی زود معروف شد و حتی در سال‌های آخر به‌رغم چهره لاغر و نحیفش هم‌چنان در بیندگانش شور و شوق بر می‌انگیخت. امروزه بسیاری از شرکت‌ها به شیوه جابز مدیرعامل‌شان را روی صحنه می‌فرستند. شیوه او در چنین ارایه‌ای عملاً ایل را از تبلیغ مستقیم بسیاری از محصولاتش بی‌نیاز کرد چراکه از ماه‌ها قبل و سال‌ها بعد بسیاری از رسانه‌ها روزانه مشغول تبلیغ و صحبت درباره محصولات آن بودند.

این‌گونه است که امروزه فروشگاه‌های ایل در سراسر جهان نه محل فروش که محل رفت و آمد مردم‌اند و یک محصول جدید با صف طولانی متقاضیان مواجه می‌شود. همین‌هاست که استیو جابز را از هم‌عصرانش و هم‌عنوانی‌هاش جدا می‌کند. در روزگاری که کنشگران صنعت آی‌تی در سودای تولید محصولات ارزان در دام کالاهای مشابه و نامرغوب گرفتار شده بودند و مصرف‌کنندگان از نشان‌های تجاری (Brands)، رویگردان شده بودند، جابز محصولاتش را با تمایز کیفیت روانه بازار می‌کرد و این اتفاق نجات تجارتي بود که در آن برندها اعتبارشان را با ساخت محصولات کم‌کیفیت از دست داده بودند.

ما این سال‌ها آن‌چه از استیو جابز دیده‌ایم قله‌ای بود که از آب بیرون زده ولی کتاب زندگی‌نامه او تصویری از آن چیرگی است که همه این سال‌ها زیرآب قرار داشته است. با وجود کتاب‌های متعددی که درباره استیو جابز نوشته شده این تنها کتابی است که طی مصاحبه‌های متعدد زندگی‌نامه‌نویس با او شکل گرفته و اساساً به سفارش خود جابز نگاشته شده است. مرگ به جابز مان‌داده این کتاب را بخواند اما آن‌قدر برایش مهم بود که تا آخرین روزهای زندگی و در حالی که بسیار درد می‌کشید روال نگارش زندگی‌نامه‌اش را تعقیب کند.

البته این مرد سیاه‌پوش و مردم‌گریز بی‌نقص و ضعف نبود: از نوع برخورد او با برخی زیردستانش گرفته تا بی‌اعتنایی به برخی رویه‌های جامعه تروتمند آمریکایی مانند کمک به بنیادهای خیریه. برخلاف بیل گیتس که بخشی از ثروتش را وقف خیریه کرده بود و مرتب آن را در بوق و کرنا می‌کرد جابز اعتقادی به خیریه نداشت و می‌گفت بهترین خیریه محصولات ایل است.

جابز در تناقضی آشکار با شخصیت درون‌گرا و زندگی بسته و بی‌سروصداش به کار گروهی بسیار اعتقاد داشت. او با آنکه خیلی زود پولدار شد اما پول را عامل خوشبختی نمی‌دانست و در همین زندگی‌نامه نیز برخی همکارانش را به دلیل غرق

شدن سریع در تجملات نکوهش کرد. جابز تا پایان حضورش در اپل تنها یک دلار در سال حقوق دریافت می‌کرد و همین در کتاب گینس به عنوان رکوردی ثبت شد البته پاداش‌هایی به وی تعلق گرفت که یکی از آنها یک جت شخصی به ارزش ۵۰ میلیون دلار بود.

استیو جابز درست زمانی که وقت نشستن و نظاره نتایج زحماتش و حظ بردن از موفقیت‌های حرفه‌ای‌اش بود، خود را با مرگ رودررو یافت. با این حال در ده سال آخر زندگی استیو جابز هر چه خودش بیمارتر و نحیف‌تر، شرکت و تجارتش موفق‌تر و فربه‌تر. او در سال‌های پایانی زندگی‌اش از این که مرگ را نزدیک خود می‌یافت خشنود می‌نمود چراکه اعتقاد داشت مرگ فرصت انتخاب نادرست را از او می‌گیرد. مرگ استیو جابز بسیاری را در جهان متأثر کرد و در اتفاقی نادر بسیاری از علاقه‌مندان مقابل فروشگاه‌های اپل شمع و گل گذاشتند. تنها چندماه پس از مرگ جابز، اپل به به‌عنوان با ارزش‌ترین شرکت جهان معرفی شد و اوایل ۱۳۹۰ قیمت سهام آن به بالاترین میزان از ابتدای تاسیس رسید.

کتاب

زندگی‌نامه استیو جابز نیز تنها چندماه پس از مرگ او منتشر و خیلی زود به پرفروش‌ترین کتاب سال تبدیل شد. کتاب به دلیل در بر داشتن بسیاری از اظهارنظرهای جابز در مورد افراد حاضر در صنعت آی‌بی‌بی حاوی نکاتی جنجالی و موردتوجه بود که سروصدای زیادی به پا کرد. هیچ‌یک از بزرگان فعلی جهان آی‌تی از انتقاد جابز در امان نبودند، اما بسیاری از آنان با حملاتی احساسی فقدان او را تسلیت گفتند. زندگی‌نامه استیو جابز اما چیزی فراتر از زندگی‌نامه فردی مشهور و موفق است.

این کتاب در عین حال که مسیر به قله رسیدن یک چهره موفق را روشن می‌کند به دلیل معاصر بودن، شامل بسیاری از نکات و ارزش‌های بنیادین است که بسیاری از آن‌ها در جهان فن‌آوری در حال عرضه است و قطعاً برخی نیز هنوز مجال ظهور پیدا نکرده‌اند.

از این رو این کتاب جز یک زندگی‌نامه می‌تواند منبع آموزشی از زندگی یک مربی ورزیده باشد که جهان را به دیگرگونه اندیشیدن دعوت کرد و خود

نیز صحت این نگرش را نشان داد. میراث جابز حالا از خود او نیز فراتر رفته است، به رغم نگرانی‌های قبلی، اپل امروز بدون استیو جابز ارزشی بیشتر از بسیاری از کشورهای جهان دارد و به دلیل موفقیت آن در بسیاری از عرصه‌ها مورد مراجعه بسیاری از علاقه‌مندان و فعالان این صنعت قرار دارد.

زندگی‌نامه استیو جابز به نوعی نمایانگر مسیر موفقیتی است که اپل و جابز طی چند دهه پیموده‌اند و از این رو راهنمای بسیار مناسبی برای کسانی است که دلایل موفقیت شرکت یا فردی را در شرایط سخت جست‌وجو می‌کنند. انتشارات دنیای اقتصاد از نخستین روزهای انتشار این کتاب کار ترجمه آن را آغاز کرد. همان زمان روزنامه دنیای اقتصاد نیز چند فصل از این کتاب را به صورت پاورقی در صفحات دیجیتال خود منتشر کرد.

دلایلی که انتشارات دنیای اقتصاد را متمایل به انتشار این کتاب کرده است اجمالا به این شرح است:

نخست این که کتاب بسیار روان و مناسب مخاطب علاقه‌مند به موضوعاتی چون مدیریت، فناوری اطلاعات، توسعه، فن‌آوری و... است. این کتاب هم‌چنین می‌تواند مرجعی مناسب برای بسیاری از صاحبان بنگاه‌های اقتصادی و حتی تصمیم‌گیران حوزه اقتصاد و تجارت باشد. دوم این که بسیاری از محصولاتی که در این کتاب درباره آن‌ها بحث شده در بازار ایران عرضه شده و افراد زیادی با آن سروکار دارند. زندگی جابز به نوعی کارنامه و تبار این محصولات است و احتمالا دارندگان آن‌ها مایلند درباره مردی که مبدع و پیش‌برنده بخش بزرگی از این راه بوده بیشتر بدانند. دیگر این که با وجود سنت دیرینه کتابت در ایران و حتی وجود اشکالی از تذکره نویسی در میان عالمان و ادیبان و دبیران و سیاستمداران ایرانی و حتی گروهی اندک شمار از فعالان اقتصادی، این سنت در زمانه ما کم‌رنگ شده و کارآفرینان رغبت چندانی برای مکتوب کردن خاطرات خود و پایدار کردن جریان تجربه، نشان نمی‌دهند.

انتشار خاطرات کارآفرینان و مبتکران جهان می‌تواند عاملی برانگیزاننده و تشویق‌کننده باشد. این ملاحظات سه‌گانه، انتشارات دنیای اقتصاد را بر آن داشت که به ترجمه و چاپ خاطرات استیو جابز دست یازد. این فعالیت زمستان سال گذشته آغاز شد. آن زمان ناگهان مسابقه بر سر ترجمه این اثر در فضای نشر ایران شکل گرفت. انتشارات دنیای اقتصاد ضمن ارج نهادن کوشش مترجمان و ناشرانی

که آغازگر انتشار این کتاب شدند، از ورود به مسابقه پرهیز کرد. زیرا گمان ما بر این بود که ترجمه شتابان در معرض آفت بی‌دقتی است. نگاهی به برخی ترجمه‌ها نشان داد که انتخاب مسیر طولانی‌تر و دقیق‌تر راه اشتباهی نبوده است. کتابی که در دست دارید بر مبنای ترجمه دقیق و پس از بازبینی‌های مکرر و ویرایش‌ها و تطابق‌های متعدد شکل گرفته است. اما معنای این سخن این نیست که کتاب از هر خطایی مبرا است. نقدها و نظرات صاحب نظران به ما کمک می‌کند کاستی‌ها را در چاپ‌های احتمالی بعدی برطرف کنیم.

دست آخر اینکه، اخلاق، ایجاب می‌کند به خوانندگان گفته شود که برخی قسمت‌های این کتاب به علت تعارض با پاره‌ای اصول فرهنگی و عرفی رایج ایران حذف شده است، اما این حذفیات به گونه‌ای نیست که بر فهم ما از استیو جابز و کارنامه حرفه‌ای‌اش تاثیر سوء بگذارد.

شهرام شریف

مقدمه

این کتاب چگونه به وجود آمد

از اوایل تابستان ۱۳۰۶، استیو جابز تلفنی با من تماس گرفت. در طول سال‌ها دوستی دورادوری با هم داشتیم که گاهی خصوصاً وقتی می‌خواست یکی از محصولات جدید اپل روی جلد تایمز یا در شبکه سی‌ان‌ان ظاهر شود - یعنی محل‌های کار من - شدت بیشتری می‌گرفت. ولی حالا که دیگر با هیچ‌کدام از این دو همکاری نداشتیم، مدت‌ها می‌شد که تماسی با هم نداشتیم. مدتی در مورد موسسه اسپن با هم صحبت کردیم که اخیراً به آن ملحق شده بودم و از او دعوت کردم در کمپ تابستانی مادر کلرادو سخنرانی کند. گفت خیلی دوست دارد بیاید، ولی سخنرانی نمی‌کند. در عوض خواست با هم به پیاده‌روی برویم و صحبت کنیم.

موضوع به‌نظر عجیب رسید. آن موقع نمی‌دانستم پیاده‌روی‌های طولانی، بستر مورد علاقه او برای پرداختن به صحبت‌های جدی است. بعد معلوم شد که می‌خواهد زندگی‌نامه‌اش را بنویسم. آن موقع زندگی‌نامه بنجامین فرانکلین را منتشر کرده و مشغول کار روی زندگی‌نامه آلبرت اینشتین بودم و عکس‌العمل اولیه‌ام نسبت به پیشنهاد او، شگفتی و تحیر بود: آیا واقعاً خودش را درباره این نوابغ می‌داند؟ چون فکر می‌کردم هنوز میانه مسیر حرفه‌اش باشد که بالا رفتن پایین‌های فراوان خواهد داشت، درخواستش را رد کردم. گفتم شاید ده بیست سال دیگر، زمانی که بازنشسته شد، این کار را بکنم.

من جابز را از ۱۹۸۴ می‌شناختم؛ او به منهن آمده بود تا قرار ناهاری با ایتورهای تایمز داشته باشد و مکتبش جدید خود را معرفی کند. آن موقع هم زودرنج بود و به یکی از کارمندان تایمز گفت داستانی بیش از اندازه رسواکننده در مورد او نوشته

بود. ولی وقتی بعد آن ماجرا با او حرف زدم، دیدم مثل باقی افراد در طول سال‌ها، مجذوب اراده گیراش شده‌ام. حتی بعد این‌که او از اپل خارج شد، ما ارتباطمان را حفظ کردیم. هر وقت خبری برای تبلیغ داشت، مثلاً یک کامپیوتر NeXT یا فیلمی از کمپانی پیکسار، اشعه توجهش دوباره به سمت من معطوف می‌شد و من را به یک رستوران ژاپنی در مرکز منهتن دعوت می‌کرد تا قانعم کند محصولش بهترین چیزی است که تاکنون ساخته شده است. از او خوشم می‌آمد.

وقتی دوباره تاج و تخت اپل را به دست آورد، تصویر او را روی جلد تایمز گذاشتم و کمی بعد ایده‌هاش را در مورد پروژه ما در رابطه با موثرترین افراد کشور، در اختیارم قرار داد. او کمپین «تفکر متفاوت» خود را راه انداخته بود که تصاویر نمادین خاصی را از افراد تحت نظر ما نشان می‌داد و به نظر او ارزیابی تاثیرگذاری تاریخی افراد بسیار جالب بود.

بعد این‌که پیشنهادش را برای نوشتن زندگی‌نامه خودش رد کردم، هر از گاهی خبرهایی از او به دستم می‌رسید. یک‌بار برایش ایمیل زدم و پرسیدم آن‌چه دخترم در مورد نماد اپل گفته - که ادای احترامی است به آلن تورینگ، پیشرو کامپیوتری بریتانیایی که کدهای رمزگذاری شده آلمان را در طول جنگ شکست و بعدها با گاز زدن یک سیب آغشته به سیانید خودکشی کرد - حقیقت دارد یا نه؛ او جواب داد کاش همان اول به این نکته دقت کرده بودند، اما در حقیقت این‌طور نیست.

این کار باعث شد باب صحبت در مورد روزهای آغازین اپل باز شود و کم‌کم نکاتی را جمع‌آوری کردم که اگر روزی به فکر نوشتن کتابی در این مورد افتادم، به کارم بیاید. وقتی زندگی‌نامه اینشتینی که نوشته بودم چاپ شد، جابز به مراسمی آمد که در این باره در پالو آلتو برگزار شد و من را کناری کشید و دوباره پیشنهاد داد که خودش موضوع جالبی برای نوشتن یک کتاب است.

اصرارش بر این موضوع گیج‌م کرده بود. او به رازداری معروف بود و مطمئن بودم تا حالا هیچ‌کدام از کتاب‌های من را نخوانده است. دوباره جواب دادم که شاید روزی - در آینده - این کار را بکنم. ولی سال ۲۰۰۹ همسر او، لورن پاول، رک و راست به من گفت: «اگر می‌خواهی زمانی کتابی در مورد استیو بنویسی، همین الآن وقتش است.» او تازه برای دومین بار از بیمارستان مرخص شده بود. به همسرش گفتم وقتی اولین بار ایده این کتاب را از خود جابز شنیدم، نمی‌دانستم بیمار است. گفت آن موقع تقریباً هیچ‌کس نمی‌دانست. او درست قبل این‌که برای

یک عمل جراحی بستری شود با من صحبت کرده بود و به گفته همسرش، موضوع را هنوز هم محرمانه نگه داشته بود.

همان موقع تصمیم گرفتم این کتاب را بنویسم. جالب با گفتن این که مطالب آن را کنترل نکرده یا حتی درخواست خواندن پیش از چاپ آن را نخواهد کرد، شگفت زده‌ام کرد. او گفت: «این کتاب تو است؛ مطمئن باش هیچ وقت نمی‌خوانمش.» ولی اواخر پاییز همان سال نظرش در مورد همکاری‌اش عوض شد، هرچند من نمی‌دانستم که مشکلات سرطان‌ش پیچیده‌تر و بدتر شدند.

او دیگر تلفن‌هام را جواب نمی‌داد و من هم مدتی این پروژه را کنار گذاشتم. ولی بعد، به شکلی کاملاً غافلگیرکننده، شب عید ۲۰۰۹ به من تلفن زد. او و خواهرش تنها در خانه‌اش واقع در پالالتو بودند و همسر و سه فرزندش برای اسکی، به سفری کوتاه رفته بودند و متأسفانه حال خود جالب آن‌قدرها مناسب نبود که در این سفر همراهی‌شان کند. ظاهراً آن موقع به فکر افتاده بود و ما هم بیشتر از یک ساعت با هم صحبت کردیم.

ماجرای آن‌جا شروع کرد که دوازده سالگی به فکر ساختن یک شمارشگر دوره‌ای افتاده و بعد اسم بیل هیولت، یکی از موسسان HP، را در دفترچه راهنمای تلفن جست‌وجو کرده تا برای دریافت قطعات، به او زنگ بزنند. جالب توضیح داد که دوازده سال اخیر زندگی‌اش، یعنی از همان زمان که دوباره به اپل ملحق شده بود، پربارترین دوران تمام عمرش از نظر ساخت قطعات جدید بوده است. ولی گفت به‌نظر خودش مهم‌ترین هدفش، رسیدن به آن چیزی است که هیولت و دوستش دیوید پاکارد موفق به انجام آن شده بودند؛ یعنی ساخت شرکتی که چنان درگیر خلاقیت و نوآوری شود که این موضوع حتی فراتر از عمر دو موسس آن برود.

گفت: «بچه که بودم، خودم را مناسب علوم انسانی می‌دیدم، اما الکترونیک را هم دوست داشتم. اما بعد نوشته یکی از قهرمانان زندگی‌ام را، ادوین لند از شرکت پولاروید، خواندم که در مورد اهمیت انتخاب افرادی صحبت کرده بود که سر دو راهی علوم انسانی و سایر علوم به تردید می‌افتند و همان موقع تصمیم را گرفتم.» صحبتش طوری بود انگار بخواهد موضوعی برای زندگی‌نامه خودش پیشنهاد بدهد (و حداقل در این مورد، موضوعش مناسب و قابل قبول بود). خلاقیتی که در مواقع علاقه‌مندی به علوم انسانی و سایر علوم پیش می‌آید،

همان موضوعی بود که من را در زمان نوشتن زندگی‌نامه فرانکلین و اینشتین به خود جلب کرده بود و به‌نظرم همین موضوع می‌تواند کلید اقتصادی نوآورانه در قرن بیست‌ویکم باشد.

از جابز پرسیدم چرا می‌خواهد من زندگی‌نامه‌اش را بنویسم: «به‌نظرم تو خوب می‌توانی آدم‌ها را به حرف بیاوری.» این جوابش غیرمنتظره بود. می‌دانستم که باید با صدها نفر از کسانی که او اخراج کرده، ازشان سواستفاده کرده یا خشمگین، صحبت کنم و می‌ترسیدم خودش از این‌که با آن‌ها حرف بزنم، خوش‌اش نیاید. و مطمئناً وقتی خبر به گوش‌اش رسید که با چه افرادی مشغول مصاحبه هستم، کمی دلخور و دماغ شد.

ولی بعد چندماه، خودش افراد را تشویق کرد با من صحبت کنند؛ حتی کسانی مثل دشمنانش یا معشوقه‌های قدیمی‌اش. تلاشی هم در محدود کردن برخی مسایل نکرد: «من کارهای زیادی کرده‌ام که به آن‌ها افتخار نمی‌کنم... ولی مطمئن باش هیچ اسکلتی توی کمدم پنهان نکرده‌ام» که از نمایش آن خجالت بکشم. او دنبال کنترل نوشته‌های من نبود و حتی نخواست مطالب را پیشاپیش بخواند.

تنها مشارکت او زمانی بود که نشر دنبال تصویری برای روی جلد می‌گشت. وقتی نمونه اولیه از طرح جلد پیشنهادی را دید، چنان از آن بدش آمد که درخواست کرد در انتخاب این طرح حق رای داشته باشد. من، هم متعجب و هم موافق بودم و بنابراین به او اجازه این کار را دادم.

عاقبت بیش از چهل مصاحبه و گفت‌وگو با خود او انجام دادم. برخی‌شان رسمی و در اتاق‌نشمین خانه‌اش در پالوآلتو برگزار شد، برخی هم طی پیاده‌روی‌های طولانی یا رانندگی یا تلفنی. در طول دو سال ملاقات با او، خیلی با هم صمیمی شدیم و او در صحبت کردن راحت‌تر شد، اما گاهی شاهد آن حالتی بودم که همکارانش اسم «میدان اعوجاج حقیقت» را بر آن گذاشته بودند. گاهی اوقات ماجرا فعال شدن اشتباه سلول‌های ذهنی بود که برای همه ما پیش می‌آید؛ برخی موارد هم واقعیت را به خواست خودش برای من و خود می‌بافت و پیش می‌رفت. برای تصحیح و اطمینان از داستان او، با بیش از صد نفر از دوستان، اقوام، رقبای دشمنان و همکارانش مصاحبه کردم.

همسرش هم دنبال محدود کردن یا کنترل نوشته‌های من نبود و درخواست مطالعه پیش از چاپ نداد. در عوض من را تشویق کرد که یکسان در مورد

موفقیت‌ها و شکست‌های او بنویسم. او یکی از باهوش‌ترین و استوارترین افرادی است که تاکنون شناخته‌ام. همان اوایل کار گفت: «برخی بخش‌های زندگی و شخصیت او خیلی ناجور هستند و از این حقیقت گریزی نیست. نباید چیزی را پنهان کنی. او در داستان سرهم کردن مهارت دارد، اما داستانش واقعاً خارق‌العاده است و مایلم همه‌اش به واقعی‌ترین شکل ممکن بازگو شود.»

ارزیابی این را که در این امر موفق شده‌ام یا خیر، به خواننده می‌سپارم. مطمئنم افرادی هستند که برخی وقایع را طور دیگری به یاد می‌آورند یا ممکن است احساس کنند در برخی موارد، به دام میدان اعوجاج جابز افتاده‌ام. درست مثل همان زمانی که کتابی در مورد هنری کیسینجر می‌نوشتم - که از برخی لحاظ تمرین خوبی برای نوشتن این کتاب بود - متوجه شدم افراد احساسات مثبت و منفی بسیار قدرتمندی نسبت به جابز دارند و به همین دلیل «اثر راشومون» اغلب کاملاً واضح بود. اما من نهایت تلاشم را کردم تا نظرات متضاد را به شکل یکسان مدنظر قرار دهم و نسبت به منابعی که استفاده کردم، شفاف و بی‌طرف باقی بمانم.

۲۳ | این کتابی در مورد زندگی پرفراز و نشیب یک کارآفرین خلاق و خارق‌العاده و شخصیت جذاب او است که کمال‌گرایی و اراده فوق‌العاده‌اش، شش صنعت را زیر و رو کرد: کامپیوترهای شخصی، فیلم‌های انیمیشن، موسیقی، تلفن، کامپیوترهای تبلت، و نشر دیجیتال. می‌توان صنعت هفتم فروشگاه‌ها را هم اضافه کنید که گرچه جابز در آن‌ها انقلابی ایجاد نکرد، اما شکلشان را عوض کرد. ضمناً، او در کنار وب‌سایت‌ها، مسیر را برای بازار تازه برنامه‌ها هم باز کرد. در طول عمرش نه تنها محصولات متفاوتی ساخت، بلکه در درون تلاش‌اش شرکتی ماندگار به وجود آورد و خصوصیات خود را در آن نهادینه کرد که حالا این شرکت، پرتراحان خلاق و مهندسان ماجراجوست که تصور او را به پیش خواهند راند. در آگوست ۲۰۱۱، درست قبل این که او از مقام سمت مدیریت عاملی کناره‌گیری کند، تجارتي که او آن را از گاراژ خانه پدری‌اش شروع کرد، تبدیل به ارزشمندترین شرکت تمام جهان شد.

هم‌چنین امیدوارم این کتابی درباره نوآوری باشد. در دورانی که ایالات متحده دنبال راهی برای ابقای برتری نوآوری خود است، و زمانی که تمام جامعه و گوشه و کنار دنیا دنبال ساخت اقتصادی خلاقانه و متناسب عصر دیجیتال هستند،

جایز به عنوان نماد نهایی نوآوری، خلاقیت و ابتکار ماندگار شناخته می‌شود. او می‌دانست که بهترین راه به وجود آوردن ارزش در قرن بیست و یکم، مرتبط کردن خلاقیت با فن‌آوری است؛ بنابراین او شرکتی ساخت که در آن جهش‌های نوآوری با اعمال مهندسی خارق‌العاده هماهنگ شده بود. او و همکارانش در شرکت اپل توانستند متفاوت فکر کنند: آن‌ها نه تنها محصولات پیشرفته و معمولی بر پایه گروه‌های متمرکز ساختند، بلکه ابزار و خدماتی کاملاً جدید خلق کردند که مشتری‌ها خودشان هم نمی‌دانستند به آن‌ها نیاز دارند.

او یک رئیس یا انسانی نمونه نبود که مخصوص تقلید ساخته شده باشد. می‌توانست اطرافیانش را خشمگین و ناامید و درمانده کند. ولی شخصیت و علاقه‌مندی‌ها و محصولاتش همه به هم مربوط بودند؛ درست همان‌طور که نرم‌افزار و سخت‌افزارهای اپل به هم مرتبط هستند و بخشی از یک سیستم تماماً یکپارچه. بنابراین داستان زندگی او، هم آموزنده و هم هشداردهنده است و پر درس‌هایی از نوآوری، شخصیت، رهبری و ارزش خواهد بود.

نمایش نامه «هنری پنجم» شکسپیر - داستان شاهزاده‌ای با اراده و نابالغ که تبدیل به پادشاهی با اراده اما حساس و حسود، اما دل‌رحم، برتر اما پر عیب می‌شود - با این جمله آغاز می‌شود: «آه، باشد که به لطف الهه آتش، برخیزد/ به برترین بهشت نوآوری». برخاستن به سوی برترین بهشت نوآوری برای جایز با داستان پدر و مادرش و بزرگ شدن او در دره‌ای شروع می‌شود که تازه تبدیل سلیکون به طلا را یاد گرفته بود.